

تلازم حکم عقل و شرع

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۲/۱۰ تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۰۱/۲۵

علی ربانی گلپایگانی *

چکیده

عقل و شرع، ملازم یکدیگرند؛ آنچه را عقل به صورت روشن و قطعی پسندیده می‌داند از نظر شرع نیز پسندیده است و آنچه را عقل به صورت روشن و قطعی ناپسند می‌داند، از نظر شرع نیز ناپسند است. عکس این موضوع نیز صادق است؛ یعنی احکام شرعی مورد تأیید عقل نیز هست؛ هر چند از درک دقیق و روشن ملاک آن ناتوان باشد. قاعده ملازمه نقش مهمی در استنباط احکام شرعی دارد و درحقیقت از ادله عقلی احکام شرعی به شمار می‌رود. تلازم حکم عقل و شرع، افزون بر اینکه مقتضای برهان عقلی است، از برخی آیات و روایات نیز به روشنی آشکار می‌شود. در برابر بیشتر اصولیان که قاعده ملازمه را پذیرفته‌اند، اخباریان و برخی از اصولیان آن را نپذیرفته و اشکالات و مناقشاتی را مطرح کرده‌اند که عالمان برجسته اصولی به آنها پاسخ داده‌اند.

واژگان کلیدی: عقل، شرع، حکم عقلی، حکم شرعی، ملازمه اصل، ملازمه عکس.

* استاد کلام حوزه علمیه قم.

مقدمه

بررسی رابطه عقل و شرع، یکی از مسائل مهمی است که همواره مورد توجه اندیشمندان و دین‌پژوهان قرار داشته است. رابطه عقل و اعتقادات دینی، عقل و اخلاق دینی و عقل و احکام شرعی، قلمروهای سه‌گانه بررسی رابطه عقل و دین را تشکیل می‌دهد؛ مسئله تلازم عقل و شرع، ناظر به قلمرو سوم است که معمولاً در اصول فقه با عنوان «ملازمه میان حکم عقل و شرع» از آن بحث شده است. این، بدان سبب است که ملازمه، از مسائل اصول فقه است؛ زیرا مسئله اصولی، آن است که فقیه با استفاده از آن می‌تواند حکم شرع را استنباط کند (کبرای استدلال فقهی واقع می‌شود) و مسئله ملازمه عقل و شرع، این ویژگی را دارد. از باب مثال، عدالت از نظر عقل، پسندیده است و آنچه از نظر عقل پسندیده است از نظر شرع نیز پسندیده است؛ پس عدالت از نظر شرع پسندیده است. مثال دیگر اینکه از نظر عقل، مقدمه واجب، واجب است؛ پس مقدمه واجب - از نظر شرع - واجب است.

بیشتر عالمان اصول، ملازمه میان حکم عقل و شرع را پذیرفته و عموم اخباریان و برخی از اصولیان آن را نپذیرفته‌اند. در این نوشتار پس از تبیین مراد از ملازمه و گونه‌های آن، نخست دلایل عقلی و نقلی ملازمه میان حکم عقل و شرع را تبیین خواهیم کرد؛ سپس به بررسی نقدهایی خواهیم پرداخت که از سوی منکران ملازمه مطرح شده است.

ملازمه اصل و عکس

«ملازمه میان حکم عقل و شرع» دو سویه دارد: یکی اینکه «کل ما حکم به العقل، حکم به الشرع» و دیگر «کل ما حکم به الشرع، حکم به العقل». سویه اول را ملازمه اصل و سویه دوم را ملازمه عکس نامیده‌اند. درباره اینکه مقصود از قضیه نخست (کل ما حکم به العقل حکم به الشرع) چیست، چند احتمال مطرح شده است:

۱. هر جا عقل به حسن یا قبح فعلی حکم کند، شارع نیز حکمی مطابق با حکم عقل، جعل و انشا می‌کند؛ در نتیجه دو حکم و دو حاکم وجود دارد.
۲. هرگاه عقل به حسن یا قبح فعلی حکم کند، شرع نیز عین همان حکم را جعل

می‌کند؛ به عبارت دیگر شرع حکم عقل را تصدیق و تأیید می‌کند و حکم دیگری همانند و مطابق حکم عقل جعل نمی‌کند. در نتیجه حاکم دوتا است؛ ولی حکم، یکی بیش نیست.

۳. حکم عقل به حسن یا قبح فعلی، عین حکم شرع است؛ یعنی عقل، رسول باطنی شرع است؛ چنان‌که پیامبر، رسول ظاهری شرع است. بنابراین همان‌گونه که حکم رسول ظاهری، عین حکم شرع است، حکم عقل نیز که رسول باطنی است، عین حکم شرع است. در نتیجه هم حکم، یگانه است و هم حاکم (کلانتری، [بی‌تا]، ص ۲۳۴).

نکته دیگر اینکه در اینکه مقصود از حکم شرعی که در قاعده ملازمه مطرح است، چیست؟ دو احتمال وجود دارد:

۱. مقصود، اراده، کراهت، رضا و سخط شارع است.

۲. مقصود، حکم لفظی و خطابی (امر و نهی) است (کلانتری، همان).

درباره قاعده «کل ما حکم به الشرع حکم به العقل» نیز دو احتمال قابل طرح است:

۱. عقل هرگونه حکمی را که در شرع وارد شده است تصدیق و تأیید می‌کند و معتقد است آن حکم در جایگاه مناسب آن واقع شده و عادلانه و حکیمانه است.

۲. در مواردی که شرع، حکم کرده عقل نیز حکمی مطابق با آن جعل می‌کند

(کلانتری، همان، ص ۲۴۰).

برهان عقلی بر ملازمه حکم عقل و شرع

بر اثبات این قاعده، برهان عقلی وجود دارد که مقدمات و نتیجه آن چنین است:

۱. آنچه از نظر عقل پسندیده است در راستای مصلحت و سعادت بشر قرار دارد و

آنچه از نظر عقل ناپسند است تباهی و شقاوت بشر را در پی دارد.

۲. خداوند سبحان به اقتضای علم نامتناهی، حسن و قبح افعال و مصالح و مفسد آنها را

می‌داند و به مقتضای حکمت بالغه‌اش خواهان خیر و سعادت بشر است و شر و شقاوت او

را نمی‌خواهد و به مقتضای قدرت نامحدودش بر انجام آنچه بخواهد تواناست.

۳. با توجه به اینکه انسان از ویژگی قدرت و اختیار برخوردار است، اراده حکیمانه

خداوند در تحقق یافتن سعادت بشر از طریق قدرت و اختیار او، یعنی از طریق اراده

تشریحی خواهد بود.

۴. تحقق یافتن خیر و سعادت بشر از طریق اراده تشریحی خداوند، در گرو تشریح بایدها و نبایدها و اوامر و نواهی شرعی است. نتیجه اینکه بایدها و نبایدهای عقلی، بایدها و نبایدهای شرعی نیز خواهند بود؛ بنابراین «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع».

آفریدگار عاقلان

برای اثبات این قاعده، گاهی به اینکه خداوند، آفریدگار عاقلان (خالق العقلاء) است استدلال شده است. «شیخ انصاری» در این باره چنین گفته است: «هرگاه عقل درک کند که فلان فعل از افعالی است که انجام آن از نظر عاقلان و حکیمان موجب استحقاق پاداش، یعنی جزای خیر است و انجام فلان فعل، موجب استحقاق عذاب، یعنی جزای شر است یا دو پیامد مزبور را ندارد، محال است که حکم شارع که آفریدگار عاقلان و حکیمان است بر خلاف آن باشد» (کلانتری، همان، ص ۲۳۸). به اعتقاد وی، هرگاه مقصود از حسن و قبح عقلی افعال، این باشد که فاعل فعل، سزاوار مدح دنیوی و پاداش اخروی یا نکوهش دنیوی و عذاب اخروی است، اثبات اینکه عقل، حسن یا قبح فعلی را درک می کند، درحقیقت اثبات این مطلب است که عقل، حکم خداوند را درک کرده است [و به طرح قاعده ملازمه برای کشف حکم شرعی از طریق حکم عقل نیازی نیست]. گواه این مطلب، این سخن علماست که می گویند ظلم، حرام و رد ودیعه واجب است؛ زیرا مقصود آنان از وجوب چیزی، جز طلب الزامی نیست که مخالفت آن عقوبت دارد. آری اگر مقصود از حسن و قبح ذاتی، صرفاً مدح و ذم دنیوی باشد نه پاداش و عقاب اخروی، در آن صورت عنوان حسن و قبح با ملازمه میان حکم عقل و شرع مغایرت خواهد داشت (کلانتری، همان، ص ۲۳۱). اثبات حسن و قبح ذاتی برای کشف حکم شرعی کافی نبوده، به قاعده ملازمه نیاز است.

در توضیح کلام شیخ انصاری یادآور می شویم که هرگاه فعل به گونه ای باشد که انجام آن از نظر عقل و عقلای بشر، سزاوار ستایش یا نکوهش باشد، از نظر خداوند که آفریدگار عقل و عقلای بشر است نیز این گونه خواهد بود؛ زیرا در غیر این صورت احتمال تخطئه حکم و درک عقل از سوی خداوند در همه مسائل داده خواهد شد و

هیچ حکم و ادراک عقلی، اعتبار شرعی نخواهد داشت و لازمه آن، این است که باب اثبات وجود خدا و شریعت بر بشر مسدود شود که در نادرستی آن از دیدگاه شرع، تردیدی وجود ندارد. از سوی دیگر، حقیقت پاداش و کیفر الهی نسبت به افعال بشر، غیر از ستایش و نکوهش الهی نیست؛ یعنی هرگاه ستایش و نکوهش از سوی خداوند متعال باشد، پاداش و کیفر نامیده می‌شود. البته ستایش و نکوهش الهی، مصادیق و مظاهر متفاوتی دارد و در نتیجه پاداش‌ها و کیفرهای الهی نیز متفاوت خواهد بود. «بدان که فعل اختیاری متصف شود به حسن و قبح؛ مانند عدل و احسان و ظلم و عدوان. شک نیست که معنی حسن عدل، مثلاً آن است که فاعل آن مستحق مدح و تحسین گردد و سزاوار جزای خیر شود و جزای خیر، چون از خدای تعالی باشد، آن را ثواب گویند و همچنین معنی قبح ظلم، مثلاً آن است که مرتکب آن، مستحق مذمت و ملامت شود و سزاوار جزای بد گردد و جزای بد، چون از حق - سبحانه و تعالی - صادر شود، آن را عقاب خوانند (لاهیجی، ۱۳۷۲، ص ۳۴۳).*

۹
تقیب

عقل
در
افعالی
که
حسن
و
قبح
آنها
را
درک
می
کند،
می
تواند
حکم
شرعی
به
معنای
رضایت
و
سخط
و
اراده
و
کراهت
شارع
را
کشف
کند.
برای
کشف
امر
و
نهی
الهی
باید
بیفزاییم
که
خداوند
به
مقتضای
حکمت
بالغه‌اش
خواهان
خیر
و
سعادت
بشر
است
و
شر
و
شقاوت
بشر
را
نمی
خواهد،
این
خواست
الهی
از
طریق
اختیار
انسان
تحقق
می
یابد؛
پس
اراده
تشریحی
خداوند
را
در
پی
دارد
و
اراده
تشریحی
خداوند
از
راه
امر
و
نهی
او
تحقق
می
یابد.
مرحوم
مظفر
نیز
بر
این
باور
است
که
التزام
به
تحسین
و
تقبیح
عقلی،
عین
التزام
به
تحسین
و
تقبیح
شارع
است
و
بر
خلاف
برخی
که
آن
دو
را
مستقل

از سوی دیگر فعلی که دارای این ویژگی است و فاعل آن سزاوار ستایش و پاداش الهی است، به طور قطع مورد رضایت و مطلوب خداوند است؛ چنان‌که فعلی که فاعلش سزاوار نکوهش و عقاب الهی است، بی تردید مورد نارضایتی خداوند است. بنابراین عقل در افعالی که حسن و قبح آنها را درک می‌کند، می‌تواند حکم شرعی به معنای رضایت و سخت و اراده و کراهت شارع را کشف کند. برای کشف امر و نهی الهی باید بیفزاییم که خداوند به مقتضای حکمت بالغه‌اش خواهان خیر و سعادت بشر است و شر و شقاوت بشر را نمی‌خواهد، این خواست الهی از طریق اختیار انسان تحقق می‌یابد؛ پس اراده تشریحی خداوند را در پی دارد و اراده تشریحی خداوند از راه امر و نهی او تحقق می‌یابد. مرحوم مظفر نیز بر این باور است که التزام به تحسین و تقبیح عقلی، عین التزام به تحسین و تقبیح شارع است و بر خلاف برخی که آن دو را مستقل

* مرحوم مظفر این مطلب را به بسیاری از پژوهشگران نسبت داده و خود نیز آن را برگزیده است: «الحق - كما صرح بذلك كثير من العلماء المحققين - ان معنى استحقات المدح ليس الا استحقات الثواب و معنى استحقات الذم ليس الا استحقات العقاب بمعنى ان المراد من المدح ما يعم الثواب، لان المراد بالمدح المجازاة بالخير و المراد من الذم ما يعم العقاب، لان المراد به المكافاة بالشر، و لذا قالوا ان مدح الشارع ثوابه و ذمه عقابه و ارادوا به هذا المعنى» (المظفر، [بی تا]، ج ۱، ص ۲۳۸).

و جدا از یکدیگر پنداشته‌اند، بیشتر عالمان اصول و کلام، آن دو را مستقل از هم مطرح نکرده و به طرح مسئله حسن و قبح عقلی بسنده کرده‌اند. براین اساس پس از بحث درباره حسن و قبح عقلی، به طرح بحث دیگری به نام «ملازمه» نیاز نیست و اینکه ما آن دو را به طور جداگانه مطرح کرده‌ایم به سبب اختلافی است که با توهم تفکیک واقع شده است (المظفر، [بی تا]، ج ۱، ص ۲۳۸ - ۲۳۹). ایشان با فرض دوگانگی قاعده حسن و قبح عقلی و قاعده ملازمه میان حکم عقل و شرع، ملازمه را از نظر عقل ثابت می‌دانند؛ زیرا مفاد اینکه عقل به حسن یا قبح چیزی حکم می‌کند، این است که آرای عموم عقلا از آنجا که اهل عقل و خرد هستند، بر آن تطابق و توافق دارد؛ یعنی فعل حسن را سبب حفظ نظام و بقای نوع و فعل قبیح را سبب اخلال در نظم و بقای نوع بشر می‌دانند؛ از سویی شارع، یکی از عقلا، بلکه رئیس آنان است. بنابراین شارع از آن رو که عاقل و بلکه آفریدگار عقل است، با دیگر عقلا و حکم آنان هماهنگ است؛ در غیر این صورت با این فرض که این حکم، همگانی و مورد توافق عموم عقلاست، منافات خواهد داشت (المظفر، همان، ص ۲۳۶ - ۲۳۷).

در استدلال مرحوم مظفر بر اثبات ملازمه میان حکم عقل و شرع، چند نکته درخور تأمل و مناقشه است:

۱. اختصاص قضایای حسن و قبح عقلی به بدیهیات و مبتنی کردن قاعده ملازمه بر آن، اگرچه بنیان آن را مستحکم و خلل‌ناپذیر می‌کند، ولی تأثیرگذاری و قلمرو آن را محدود می‌کند و از این رو مانند سخن اخباریان در منحصر دانستن حجیت عقل در بدیهیات است؛ درحالی‌که اگر در قضایای حسن و قبح عقلی بر مستقلات عقلی تأکید ورزیم، نه بر بداهت آن، قلمرو تأثیرگذاری عقل در کشف احکام شرعی توسعه خواهد یافت. براین اساس توافق عقلا شرط، و اختلاف آنان مانع نخواهد بود.
۲. وقتی از توافق عقلا بر حکمی سخن گفته می‌شود و مقدمه کشف حکم شرعی به واسطه عقل به شمار می‌آید، مقصود، عقلای بشر است و شارع مقدس مقصود نیست؛ زیرا غرض این است که از طریق حکم عقل و عقلای بشر، حکم شارع را کشف کنیم. هرگاه شارع را در زمره عقلا محسوب کنیم و از توافق عقلا بر حکمی سخن بگوییم درواقع نتیجه را در مقدمه استدلال قرار داده و مرتکب مغالطه و مصادره به مطلوب شده‌ایم.

۳. تعریفی که مرحوم مظفر از حقیقت حسن و قبح افعال ارائه داده و واقعیت داشتن حسن و قبح را به توافق و تطابق آرای عقلا تفسیر کرده است، پذیرفته نیست؛ زیرا حسن و قبح افعال اگرچه از عناوین ماهوی مانند مفاهیم جسم، طول، عرض، حرارت، برودت و مانند آنها نیست که مابازای مستقل از موصوف خود داشته باشد، ولی از مفاهیم اعتباری عرفی تابع جعل و وضع عقلایی نیز نیست؛ بلکه از قبیل مفاهیم اعتباری فلسفی است که گرچه مابازای خارجی و مستقل از موصوف خود ندارد، منشأ انتزاع خارجی دارد. قابلیت‌ها و استعدادها انسان واقعی است، غایت و غرض از آفرینش انسان نیز واقعی است. هماهنگی یا ناهماهنگی افعال انسان با شکوفا کردن استعدادها و دستیابی بشر به کمال مطلوب که غایت و غرض آفرینش اوست و حسن و قبح افعال از آن انتزاع می‌شود نیز واقعیت دارد. بنابراین حسن و قبح افعال - آن‌گونه که مرحوم مظفر گفته است - از مشهورات صرف نیست و واقعیت آنها در توافق آرای عقلا خلاصه نمی‌شود.

دلایل نقلی بر ملازمه حکم عقل و شرع

ملازمه میان حکم عقل و شرع از برخی آیات قرآن و روایات نیز به روشنی استفاده می‌شود:

۱. قرآن کریم در مقام مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» (اعراف: ۱۵۷) (پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به معروف امر و از منکر نهی می‌کند و آنچه را پاکیزه است برای آنان حلال و آنچه را پلید است بر آنان حرام می‌کند).

مفاد آیه کریمه این است که آنچه متعلق امر شرعی است، معروف و آنچه متعلق نهی شرعی است، منکر است. بنابراین مراد از معروف و منکر، معروف و منکر واقعی است که عقل می‌تواند در مواردی آن را درک کند. از سوی دیگر همه معروف‌ها و منکرهای واقعی، مقصود است، نه برخی از آنها؛ زیرا آیه کریمه در مقام مدح و ستایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و امر به برخی از معروف‌ها و نهی از برخی از منکرها دیگر از ویژگی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و انسان‌های برگزیده الهی نخواهد بود؛ چراکه افراد معمولی نیز واجد آن هستند. براین اساس همه معروف‌های واقعی متعلق امر شرعی و همه منکرها متعلق نهی شرعی هستند و اطلاق امر و نهی اوامر و جویی و استجابی و نواهی تحریمی و کراهتی را شامل می‌شود.

آنچه درباره امر به معروف و نهی از منکر بیان شد، بر تحلیل طبیعت و تحریم خبائث نیز منطبق است. براین اساس، آیه شریفه به روشنی بر اینکه باید‌های عقل مورد تأیید شرع است (کل ما حکم به العقل حکم الشرع) دلالت می‌کند (کلانتری، [بی‌تا]، ص ۲۴۰).

۲. آیه کریمه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبُغْيِ» (نحل: ۹) نیز بر ملازمه میان حکم عقل و شرع دلالت دارد؛ زیرا مدلول آیه شریفه این است که عدل، احسان و بخشش به نزدیکان، اموری پسندیده و مطلوب‌اند که متعلق امر خداوند هستند و فحشا و منکر و ستم، اموری ناپسند و نامطلوب‌اند که متعلق نهی الهی هستند. عدل، حد وسط و اعتدال در امور است و آنچه این ویژگی را دارد، پسندیده است. از آنچه در وجه عمومیت معروف و منکر در آیه شریفه پیشین بیان شد، عمومیت عدل و منکر در این آیه نیز روشن است (کلانتری، [بی‌تا]، ص ۲۴۰).

۳. شیخ انصاری به آیه «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران: ۱۰۴) و آیه «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» (لقمان: ۱۷) نیز بر قاعده ملازمه میان حکم عقل و شرع استدلال کرده است. اما چگونگی استدلال را بیان نکرده و به بیان اینکه وجه دلالت آنها ظاهر است، بسنده کرده است (کلانتری، [بی‌تا]، ص ۲۴۰). در تبیین این موضوع می‌توان گفت: اطلاق امر به معروف و نهی از منکر، هر معروف و منکری را - خواه عقلی باشد یا شرعی - شامل می‌شود؛ پس آنچه از نظر عقل، معروف باشد، مطلوب شارع و آنچه از نظر عقل، منکر باشد، مبعوض شارع و نامطلوب خواهد بود. بنابراین از این دو آیه کریمه ملازمه حکم عقل و شرع درباره حکم شرعی به معنای اراده و کراهت و مطلوبیت و عدم مطلوبیت شارع استفاده می‌شود؛ ولی ملازمه میان حکم عقل و شرع درباره حکم شرعی به معنای صدور خطاب شرعی به دست نمی‌آید.

۴. پیامبر اکرم ﷺ در بخشی از خطبه خود در حجة الوداع فرمودند: «يا ايها الناس ما من شيء يقربكم من الجنة و يباعدكم من النار الا و قد امرتكم به و ما من شيء يقربكم من النار و يباعدكم من الجنة الا و قد نهيتكم عنه» (کلینی، ۱۳۸۸ ق، ج ۲، ص ۶۰ / حر عاملی، ۱۳۸۹ ق، ج ۱۲، ص ۲۷) (ای مردم! چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور

می‌کند؛ مگر اینکه شما را به آن امر کرده‌ام و چیزی نیست که شما را به دوزخ نزدیک و از بهشت دور می‌کند؛ مگر اینکه شما را از آن نهی کرده‌ام).

مفاد این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این است که اولاً افعال اختیاری بشر که در مدار امر و نهی و تکلیف الهی واقع می‌شود، دو گونه‌اند: برخی به گونه‌ای‌اند که انجام آنها انسان را به سوی بهشت سوق می‌دهد و از دوزخ دور می‌کند و برخی دیگر بر خلاف آن هستند. این مطلب، تعبیر دیگری از این است که افعال در واقع و نفس الامر یا معروف و پسندیده‌اند یا منکر و قبیح؛ یعنی حسن و قبح ذاتی افعال. ثانیاً افعال پسندیده و بهشت‌ساز، متعلق امر شارع و افعال ناپسند و دوزخ‌ساز، متعلق نهی شارع هستند. بنابراین هرگاه عقل بتواند حسن و قبح ذاتی فعلی را درک کند در واقع این مطلب را نیز درک کرده که فعل حسن، متعلق امر شارع و فعل قبیح، متعلق نهی شارع است. این مفاد قاعده «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» است (ر.ک: کلاتری، [بی‌تا]، ص ۲۴۰).

۵. فردی به امام صادق علیه السلام گفت: هنگامی که برای قضای حاجت به مستراح می‌روم، صدای آوازه‌خوان‌ها را از خانه همسایگان می‌شنوم و برای شنیدن آن توقف خود را طولانی می‌کنم. امام وی را از آن کار نهی کرد و او استغفار کرد. حضرت فرمود: «خدا را ستایش کن و از آنچه مورد کراهت خداوند است توبه کن؛ زیرا خداوند جز آنچه را قبیح است، مکروه نمی‌دارد. فعل قبیح را برای اهلش واگذار کن که هر چیزی اهل خود را دارد» (حر عاملی، ۱۳۹۸ ق، ج ۲، ص ۹۵۷).
دلالت این حدیث بر اینکه متعلق نواهی شرعی، قبح ذاتی و واقعی دارند و آنچه دارای قبح واقعی است، متعلق نهی شرعی است، روشن است. بنابراین هرگاه انسان از طریق عقل بتواند امر قبیحی را درک کند، چیزی را درک کرده است که متعلق نهی شرعی است؛ این مفاد قاعده «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» است (کلاتری، [بی‌تا]، ص ۲۴۱).

بررسی اشکالات

بر قاعده ملازمه میان حکم عقل و شرع (ملازمه اصل) اشکالاتی وارد شده که لازم است به نقل و بررسی آنها بپردازیم.

۱. اعتبار خطاب لفظی در حکم شرعی

«سید صدرالدین رضوی» مؤلف کتاب شرح الوافیة گفته است: «در ثبوت حکم شرعی، خطاب لفظی جایگاه ویژه‌ای دارد و صرف کشف اینکه شارع به حسن یا قبح فعلی عالم است یا اراده انجام یا ترک آن را دارد یا مورد رضایت یا عدم رضایت شارع است، در تحقق حکم شرعی کافی نیست؛ بلکه باید مکلف بالفعل مورد خطاب لفظی شارع قرار گیرد و به انجام فعلی، امر یا از انجام آن نهی شود. حتی امر و نهی لفظی نیز تا به مکلف ابلاغ نشود، فعلیت نیافته و خطاب شأنی و بالقوه است؛ نه خطاب و حکم بالفعل و ثواب و عقاب بر احکام فعلی مترتب می‌شود؛ نه بر احکام شأنی» (کلانتری، [بی‌تا]، ص ۲۳۲).

بررسی و نقد

شیخ انصاری استدلال شارح وافیة را بررسی و نقد کرده است؛ ایشان نخست کاربردهای حکم شرعی را بیان کرده که عبارت‌اند از:

۱. خطابی که از شارع برای مکلفان صادر و به آنان ابلاغ شده است (حکم فعلی و تنجیزی).

۲. خطابی که از شارع برای مکلفان صادر شده؛ ولی به آنان نرسیده است (حکم انشایی و شأنی).

۳. اراده کراهت شارع در برابر افعال مکلفان پیش از صدور خطاب شرعی (اوامر و نواهی)؛ این اراده و کراهت، روح و جوهر طلب، بلکه عین آن است؛ زیرا طلب (اوامر و نواهی لفظی) مبتنی بر آن و کاشف از آن خواهد بود.

او سپس گفته است: اگر مقصود شارح وافیة از نفی ملازمه میان حکم عقل و شرع، کاربرد سوم حکم شرعی باشد، نادرست است؛ زیرا میزان در بررسی افعال و احکام شرعی، روش عقلای بشر است و از نظر آنان اطاعت و معصیت مولی منوط به صدور خطاب لفظی از سوی مولی و رسیدن آن به عبد او نیست؛ بلکه هرگاه عبد از خواست و قصد مولای خود آگاه باشد و مطابق آن عمل کند، مطیع شناخته خواهد شد و اگر بر خلاف آن عمل کند، معصیت‌کار خواهد بود؛ خواه از سوی مولی، خطاب (بر فرض صدور) به عبد رسیده باشد یا نه.

بنابراین هرگاه انسان از طریق عقل خود، حسن و قبح فعلی را درک کند بر اساس علم و

حکمت خداوند به اراده الهی بر کار پسندیده و کراهت الهی از کار ناپسند آگاه خواهد شد؛ یعنی می‌داند که کار پسندیده مطلوب و مقصود خدا، و کار ناپسند، نامطلوب و مکروه خداوند است. در این صورت، خواه خطاب لفظی صادر شده باشد یا نه و بر فرض صدور، به انسان رسیده باشد یا نه، موافقت یا مخالفت عملی انسان با اراده و کراهت الهی، سبب مطیع یا عاصی بودن وی و در نتیجه منشأ استحقاق ثواب یا عقاب خواهد بود. برای این کشف عقلی به چیزی غیر از درک حسن و قبح ذاتی فعل و اعتقاد به علم، قدرت و حکمت الهی نیازی نیست و قائلان به ملازمه میان حکم عقل و شرع نیز همین مطلب را اراده کرده‌اند.

اگر مقصود شارح و افیه از نفی ملازمه میان حکم عقل و شرع، حکم به معنای خطاب لفظی - اعم از فعلی تنجیزی و انشایی غیر تنجیزی - است و مقصود، این است که صرف درک عقلی حسن و قبح افعال و با تکیه بر قدرت، علم و حکمت الهی، در کشف حکم شرعی به معنای مزبور کافی نیست، سخن وی پذیرفته است و قائلان به ملازمه نیز مدعی چنین ملازمه‌ای نیستند؛ زیرا آنان ملازمه میان حکم عقل و شرع به معنای مزبور را با کمک اصل دیگری اثبات می‌کنند که عبارت است از «خالی نبودن افعال مکلفان در واقع و نفس الامر از یکی از احکام شرعی، یعنی اوامر و نواهی الهی» و از سویی معلوم است که اوامر الهی، جز به آنچه پسندیده است و نواهی شرعی، جز به آنچه ناپسند است، تعلق نخواهند گرفت؛ از این رو هرگاه عقل، حسن یا قبح فعلی را درک کند - با استناد به اصل مزبور - به صدور حکم شرعی هماهنگ با آن از سوی شارع پی خواهد برد.

قائلان به ملازمه، این اصل را که «واقع و نفس الامر درباره افعال بشر از اوامر و نواهی شرعی خالی نیست»، از طریق عقل و نقل اثبات کرده‌اند. دلیل عقلی آن، قاعده لطف است؛ زیرا احکام شرعی الطاف در احکام عقلی و زمینه‌ساز خیر و سعادت بشر هستند که غرض از آفرینش انسان است و لطف به مقتضای حکمت الهی واجب است. بنابراین به طور قطع در واقع و نفس الامر، افعال بشر از یکی از احکام الهی خالی نخواهد بود. دلیل نقلی آن نیز روایاتی است که بیانگر این مطلب است که هیچ واقعه‌ای نیست؛ مگر اینکه خداوند درباره آن حکمی دارد (کلانتری، [بی تا]، ص ۲۳۲ - ۲۳۳).

۲. قاعده ملازمه و تکلیف امتحانی

صاحب فصول* باینکه از اصولیان است در قاعده ملازمه با آنان همراه نیست؛ وی بین ملازمه میان حسن و قبح فعل و وقوع تکلیف، و حسن یا قبح تکلیف و وقوع آن، فرق گذاشته است. او در اینکه اگر فعل دارای حسن و قبح ذاتی و عقلی باشد مستلزم حسن و قبح تکلیف شرعی است با اصولیان موافق نیست؛ ولی معتقد است اگر تکلیف به انجام یا ترک فعلی، پسندیده باشد، به طور قطع آن تکلیف از شارع صادر خواهد شد؛ یعنی به ملازمه میان حسن تکلیف و وقوع تکلیف قائل است. وی این مطلب را پذیرفته است که حسن و قبح فعل می‌تواند از مقتضیات حسن تکلیف باشد، ولی علت تامه آن نیست؛ زیرا ممکن است در تکلیف به آن، جهات قبحی نیز وجود داشته باشد که از عقل و فهم انسان پنهان است. صاحب فصول بر اثبات مدعای خود دلایلی را بیان کرده که از جمله آنها تکلیف امتحانی است؛ زیرا در حسن چنین تکلیفی تردیدی وجود ندارد؛ باینکه در تکلیف امتحانی، متعلق تکلیف، مطلوب و مقصود شارع نیست و آنچه مطلوب و مقصود است، اظهار حالت اطاعت و انقیاد عبد است. اگر حسن تکلیف، به حسن فعل مشروط باشد، تکلیف امتحانی پسندیده نخواهد بود (اصفهانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۳۷ - ۳۳۸ / کلانتری، [بی تا]، ص ۲۳۴).

بررسی و نقد

۱. اگر این اشکال وارد باشد، بر ملازمه عکس وارد خواهد بود؛ نه بر ملازمه اصل؛ زیرا ملازمه اصل، در جایی است که عقل، حسن یا قبح فعل را درک کرده است و سخن از استلزام آن حکم عقلی نسبت به حکم شرعی است. ملازمه عکس نیز جایی است که حکم شرعی، مفروغ‌عنه است و سخن در استلزام آن نسبت به حکم عقلی است. تکلیف امتحانی نیز این‌گونه است؛ زیرا سخن در این است که آیا حکم شرعی در تکلیف امتحانی، مستلزم حکم عقلی است یا نه؟ صاحب فصول چنین استلزامی را منکر است؛ به عبارت دیگر اشکال صاحب فصول ناظر بر این دیدگاه عدلیه است که احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد واقعی در متعلق آنهاست. تکلیف امتحانی از نظر صاحب فصول، ناقض این قاعده است (کلانتری، [بی تا]، ص ۲۳۴).

* شیخ محمدحسین بن محمدرحیم اصفهانی، مؤلف کتاب الفصول الغریبه فی الاصول الفقہیہ.

۲. تکلیف امتحانی از موضوع نزاع در باب ملازمه میان حکم شرع و عقل خارج است؛ زیرا موضوع نزاع در تکالیفی است که متعلق امر یا نهی شرعی، مطلوب شارع است. در این گونه تکالیف است که قائلان به ملازمه معتقدند حکم شرعی مستلزم حکم عقلی است. همچنین در تکلیف امتحانی، فرض این است که متعلق تکلیف، مطلوب و مقصود شارع نیست (کلانتری، همان).

۳. اگر بخواهیم با مقیاس غرض شارع در این باره داوری کنیم، باید بگوییم غرض جدی شارع در تکلیف امتحانی به متعلق تکلیف تعلق نگرفته است؛ بلکه به چیز دیگری مانند اظهار حالت تسلیم و انقیاد در مکلف تعلق گرفته است. ولی از آنجا که این غرض بدون امر یا نهی به چیزی امکان پذیر نیست، امر یا نهی به چیزی جنبه مقدمی و ابزاری دارد. بدون شک امتحان عبد که غرض اصلی شارع است، دارای مصلحت برای مکلف است و این مطلب را عقل به روشنی درک می کند؛ در نتیجه حکم شرعی مورد تأیید صریح عقل خواهد بود. پس درست است که بگوییم «کل ما حکم به الشرع حکم به العقل» و این همان قاعده ملازمه عکس است. حاصل آنکه تکالیف امتحانی بر خلاف قاعده ملازمه نخواهد بود؛ یا از این حیث که خارج از موضوع است و یا از این حیث که هیچ گونه ناهماهنگی میان حکم عقل و شرع درباره آنها وجود ندارد.

۳. قاعده ملازمه و احکام شرعی در مقام تقیه

نقض دیگری که صاحب فصول بر قاعده ملازمه (ملازمه عکس) وارد کرده، احکام شرعی مربوط به موارد تقیه است. حکمی که در مورد تقیه صادر می شود بر خلاف حکم واقعی است؛ بنابراین به طور قطع متعلق آن دارای مصلحت واقعی نیست. با این حال تکلیف حسن و نیکوست و حسن تکلیف همیشه دائرمدار حسن متعلق آن نیست (اصفهانى، ۱۴۰۴ ق، ص ۲۳۸ / کلانتری، [بی تا]، ص ۲۳۵).

بررسی و نقد

۱. صاحب فصول، ملازمه میان حکم عقل و شرع را در مواردی پذیرفته است؛ مانند ملازمه میان وجوب عقلی و عدم حرمت یا کراهت شرعی و ملازمه میان حرمت عقلی و عدم وجوب یا استحباب شرعی. اگر احکام شرعی در موارد تقیه، ناقض ملازمه میان

حکم عقل و شرع باشد، این موارد را نیز شامل خواهد شد و هر پاسخی که وی در این گونه موارد بدهد در موارد دیگر نیز داده خواهد شد (کلانتری، [بی تا]، ص ۲۳۵).

۲. تکلیف صادر در شرایط تقیه - اعم از تقیه خوفی و مداراتی - به شرایط آن اختصاص دارد و شامل موارد دیگر نیست و در شرایط خاص آن، فعل دارای مصلحت است (کلانتری، همان)؛ چنانکه احکام اضطراری شرعی نیز این گونه‌اند؛ برای مثال خوردن مردار در شرایط عادی حرام و در شرایط اضطرار، واجب است و شکی نیست که فعل در آن شرایط از حسن واقعی برخوردار است. عقل نیز این گونه احکام شرعی را تأیید می‌کند؛ بنابراین اصل تبعیت احکام شرعی از مصالح و مفاسد واقعی و قاعده «کَلِمَا حَكَمَ بِهَ الشَّرْعِ حَكَمَ بِهَ الْعَقْلُ» نقض نشده است.

۴. قاعده ملازمه و تکالیف تبعیدی

یکی از موارد نقض قاعده ملازمه، از تکالیف تبعیدی است. حسن تکلیف تبعیدی منوط به قصد تقرب و قصد امتثال امر شارع است؛ یعنی انجام این گونه احکام شرعی به خودی خود مطلوب شارع نبوده و فاقد حسن شرعی است. اگر حسن عقلی آنها منوط به قصد تقرب و امتثال نباشد و دارای حسن ذاتی باشد، ملازمه اصل، نقض خواهد شد؛ زیرا کاری را که عقل حسن می‌داند، شرع حسن ندانسته است و اگر حسن عقلی آن، منوط به قصد تقرب و امتثال باشد، ملازمه عکس نقض خواهد شد؛ زیرا حسن عقلی فعل در فرض مزبور، متوقف بر حسن شرعی آن است. یعنی نخست باید از سوی شرع امری صادر شود تا با قصد امر شرعی، عقل به حسن آن حکم کند؛ درحالی که مفاد قاعده ملازمه عکس (کل ما حکم به الشرع حکم به العقل) این است که آنچه را شارع به آن امر کرده است، در واقع و نفس الامر و منهای حکم شارع، دارای حسن است (اصفهانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۳۹ / کلانتری، [بی تا]، ص ۲۳۶ - ۲۳۷).

بررسی و نقد

۱. درباره تکالیف تبعیدی مانند نماز و روزه می‌توان گفت که متعلق امر در آنها دارای حسن ذاتی و واقعی است؛ یعنی این افعال در واقع و نفس الامر، دارای ویژگی‌ای هستند که منشأ حسن آنهاست؛ هرچند تا از سوی شارع امری صادر نشود، عقل از این مطلب آگاه نیست؛

چرا که این گونه افعال از مستقلات عقلیه نیستند. ولی پس از تعلق امر شرعی به آنها، عقل به وجود جهت مرجح حسن در آنها پی می‌برد. اکنون اگر مکلف، امر شارع را با قصد آن جهت مرجح انجام دهد، مطلوب شارع حاصل شده است؛ ولی از آنجا که قصد تقرب و امتثال امر شارع بر جهت مرجح واقعی فعل منطبق است، انجام فعل با چنین قصدی به طور قطع برآورنده مطلوب شارع خواهد بود. با این کار، مرجح اجمالی به مرجح تفصیلی تبدیل خواهد شد و میان اجمال و تفصیل، تعارض وجود ندارد. بنابراین قاعده ملازمه (کل ماحکم به الشرع حکم به العقل) نقض نشده است؛ زیرا فعل قُربی و تعبدی که متعلق امر شارع قرار گرفته و حسن شرعی آن منوط به قصد تقرب و امتثال امر شارع است، از نظر عقل نیز از حسن واقعی برخوردار است؛ زیرا دارای جهت یا جهات مرجحی است که منشأ و سبب حسن آن است و قصد تقرب و امتثال بر آن منطبق است. بنابراین عقل و شرع در این باره تطابق و توافق دارند؛ زیرا امر شارع به فعل مزبور به دلیل جهت حسن و مرجح واقعی آن است. پس اگر فاعل، آن را با قصد امتثال امر شارع انجام دهد، درحقیقت آن را با قصد تحقق بخشیدن به جهت مرجح واقعی آن انجام داده است (کلانتری، [بی تا]، ص ۲۳۶).

به عبارت دیگر آنچه در اوامر تعبدی، متعلق امر واقع شده، عناوینی چون نماز، روزه، حج و... هستند که با قطع نظر از قصد تقرب و امتثال، دارای مرجح و حسن واقعی هستند و مطلوب بودن آنها در گرو آن است که فاعل، آنها را به انگیزه مرجح و حسن واقعی آنها انجام دهد؛ نه به انگیزه‌های نفسانی و شهوانی. این مطلب، هم حسن عقلی دارد و هم حسن شرعی و اعتبار قصد تقرب و امتثال امر شارع، درحقیقت برای صیانت از وجه قُربی و انگیزه معنوی در انجام این گونه تکالیف است؛ زیرا تعلق امر شارع به افعال مزبور به سبب محسّنات و مرجحات واقعی آنهاست (خراسانی، [بی تا]، ص ۳۳۵ - ۳۳۶).

۲. از آنجا که احکام تعبدی از مستقلات عقلیه نیستند، این فرض نیز درباره آنها درست است که حسن متعلق آنها مشروط به قصد قربت و امتثال باشد؛ به عبارت دقیق تر مقرب بودن آنها ملاک حسن آنها و مطلوب حقیقی شارع است. این عنوان از نظر عقل نیز راجح و مطلوب است. بنابراین اگرچه عقل پیش از حکم شرعی، ملاک مقربیت در این گونه احکام را درک نمی‌کند، ولی پس از حکم شرعی به آن پی می‌برد؛ در نتیجه بر تلازم حکم شرع و عقل خدشه وارد نخواهد شد. یادآوری این مطلب، لازم است که قراردادن قصد

قربت و امتثال در متعلق احکام تعبدی ممکن نیست؛ زیرا قصد قربت و امتثال، متوقف بر صدور امر شرعی است. اکنون اگر صدور امر نیز متوقف بر قصد تقرب و امتثال باشد، دور محال لازم خواهد آمد. از این رو راهی جز این وجود ندارد که نخست عناوین افعال (نماز، روزه، حج و ...) متعلق امر واقع شود، سپس در حکم دیگری قصد تقرب و امتثال در انجام آنها شرط شود. معنای این سخن، آن است که آنچه مطلوب حقیقی و اساسی شارع است، همان قصد تقرب و امتثال است و تعلق امر به عناوینی چون نماز، روزه و مانند آن دو برای دستیابی به مطلوب و مقصود اساسی است (کلانتری، [بی تا]، ص ۲۳۶ - ۲۳۷).

۵. قاعده ملازمه و ادله نفی برخی تکالیف

برخی روایات بیانگر این است که پاره‌ای از تکالیف بر امت اسلامی تشریح نشده است؛ زیرا تشریح آنها مشقت و سختی بسیاری بر آنان تحمیل می‌کرده است. چنان‌که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که اگر کار بر اتم سخت نمی‌شد، مسواک زدن هنگام هر نماز را بر آنان واجب می‌کردم (حر عاملی، ۱۳۹۸، ق، ج ۱، ص ۳۵۵). مفاد این گونه روایات، این است که فعل در واقع و نفس الامر دارای جهت حسن و مقتضی تشریح است؛ ولی مشقت و سختی بسیار مانع از آن شده است. به عبارت دیگر مفاد این روایات، این است که تشریح نشدن این گونه احکام، نوعی امتنان بر امت اسلامی است و امتنان، آن‌گاه متصور است که فعل در واقع و نفس الامر دارای حسن و مقتضی تشریح بوده باشد و اگر در واقع دارای جهت قبح باشد، تشریح آن قبیح است و تشریح نشدن فعل قبیح امتنان نخواهد بود (اصفهانی، ۱۴۰۴، ق، ص ۳۳۹ / کلانتری، [بی تا]، ص ۲۳۷). بنابراین در موارد مزبور، قاعده ملازمه اصل (کل ما حکم به العقل حکم به الشرع) نقض شده است؛ زیرا فعلی که از نظر عقل و در نفس الامر دارای جهت حسن است، شرع به مقتضای آن حکم نکرده است.

بررسی و نقد

از نظر عقل، حسن ذاتی و واقعی داشتن فعل، شرط لازم برای وجوب شرعی آن است؛ نه شرط کافی. زیرا ممکن است واجب نکردن آن برای مکلف مصلحتی داشته باشد که بر مصلحت واجب کردن آن برتر باشد. در تراحم اهم و مهم نیز، عقل، رعایت اهم را لازم می‌داند و از سویی افعال مزبور از مستقلات عقلیه نیستند که عقل بتواند میزان اهمیت حسن

و مصلحت آنها را درک کند؛ بلکه از طریق احکام شرعی به درجه اهمیت آن پی می‌برد. بنابراین موارد مزبور نقض قاعده ملازمه میان حکم عقل و شرع نخواهد بود.

اشکال

تحقیق یادشده گرچه اشکال نقض بر قاعده ملازمه را برطرف می‌کند، ولی اشکال امتنانی بودن عدم تشریح به قوت خود باقی است؛ زیرا هرگاه عدم تکلیف دارای مصلحت اهم است، عمل به آن به مقتضای حکمت الهی واجب و ترک آن قبیح است و دیگر بر ترک قبیح امتنانی نخواهد بود.

پاسخ

اولاً امتنانی بودن فعل یا ترک، با حکیمانه و واجب بودن آن از جانب خداوند متعال منافات ندارد؛ زیرا هیچ‌کس بالاصاله بر خداوند حقی ندارد و خیری که از او در حق بندگان واقع می‌شود، مقتضای تفضل الهی و امتنان او بر خلق است. بدین جهت درباره بعثت پیامبر ﷺ که از مصادیق آشکار حکمت الهی است، بر مؤمنان منت نهاده است: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (آل عمران: ۱۶۴). ثانیاً می‌توان گفت در موارد یادشده، وجه و ملاک اهمیت عدم تشریح حکم وجوبی، همان امتنان است و چیز دیگری غیر از امتنان بر امت اسلامی نیست تا گفته شود عمل به اهم با امتنان سازگاری ندارد. البته این امتنان الهی برای مؤمنان، آثار و فوایدی دارد که رفع مشقت بسیار در عین برخورداری از مواهب معنوی، از آن جمله است.

۶. قاعده ملازمه و حکمت‌های غیر فراگیر

در روایات برای برخی احکام شریعت، علت‌ها و حکمت‌هایی بیان شده است که فراگیر نیست و دایره حکم تشریحی گسترده‌تر از دایره آن علت‌ها و حکمت‌هاست. مانند حفظ نسب در فلسفه تشریح عدّه که شامل زنان یائسه و عقیم نخواهد شد یا مست‌کننده بودن در فلسفه تحریم می‌گساری که مقدار کم آن را شامل نمی‌شود. بنابراین در موارد مزبور، قاعده ملازمه عکس (کل ما حکم به الشرع حکم به العقل) نقض شده است؛ زیرا چون فعل، فاقد حکمت و مصلحت واقعی است، عقل حکمی ندارد؛ ولی شرع دارای حکم است (اصفهانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۳۹ / کلانتری، [بی تا]، ص ۲۳۸).

بررسی و نقد

این‌گونه موارد از مستقلات عقلیه نیست تا عقل به صورت کامل از ملاک حکم آگاه باشد؛ بلکه از طریق بیان شارع به حکمت‌های آنها آگاه می‌شود و از اینکه دایره حکم، گسترده‌تر از دایره حکمت‌هایی است که از سوی شارع بیان شده، به دست می‌آید که این حکمت‌ها علت منحصر تشریح نبوده و از عدم وجود آنها نمی‌توان به عدم وجود حکمت و مصلحت - به‌طور مطلق - حکم کرد.

نکته مبنایی قابل توجه در اینجا این است که در مقام نقض باید مورد نقض، یقینی و قطعی باشد و صرف احتمال کافی نیست. ناقض ملازمه نمی‌تواند بگوید چون احتمال می‌دهم که غیر از حکمتی که در روایات برای تشریح احکامی خاص بیان شده، حکمت دیگری وجود ندارد؛ پس قاعده ملازمه عکس (تبعیت احکام از مصالح و مفاسد واقعی) نقض می‌شود؛ زیرا قاعده ملازمه مبتنی بر دلیل قطعی است و با احتمال، نقض نخواهد شد (کلانتری، [بی‌تا]، ص ۲۳۸).

۷. قاعده ملازمه و احکام نوجوانان

یکی از نقض‌های صاحب فصول بر قاعده ملازمه، تکلیف شرعی نداشتن نوجوانانی است که به حد بلوغ شرعی نرسیده‌اند؛ ولی در آستانه بلوغ شرعی قرار دارند و خوب و بد را به‌درستی باز می‌شناسند. در این موارد هرچند عقل آنها حسن و قبح پاره‌ای از افعال را درک می‌کنند، شرعاً مکلف نیستند و این نقض قاعده «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» است (اصفهانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۳۹ / کلانتری، [بی‌تا]، ص ۲۳۸).

بررسی و نقد

می‌توان پذیرفت که نوجوانی که خوب و بد را به‌طور کامل تشخیص می‌دهد، درباره مستقلات عقلیه، مکلف به احکام شرعی است و قاعده «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» نقض نشده است. آری، این مطلب نیز پذیرفتنی است که بر اساس تفضل و رحمت و اسعه خداوند مشمول عفو الهی واقع شود. با این حال عفو او نیز در برخی فرض‌ها بسیار دشوار است؛ مانند اینکه نوجوانی که عقل و درک درستی دارد در لحظاتی پیش از رسیدن به بلوغ شرعی، پیامبر

یا وصی پیامبر را به قتل برساند. عفو او در چنین فرضی با عدل الهی منافات دارد (کلانتری، [بی تا]، ص ۲۳۸).

۸. قاعده ملازمه و آیه نفی عذاب

خداوند متعال فرموده است: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء: ۱۵) (تا پیامبری نفرستیم، کسی را عذاب نخواهیم کرد). اشاعره با استناد به این آیه بر نفی حسن و قبح عقلی استدلال کرده‌اند؛ ولی فاضل تونی استدلال آنان را رد کرده و گفته است: «مفاد آیه، نفی ملازمه میان حکم عقل و حکم شرع است» (کلانتری، [بی تا]، ص ۲۴۱)؛ زیرا اگر حکم عقل، مستلزم حکم شرع می‌بود، مخالفت آن نیز مستوجب عقاب الهی می‌شد.

بررسی و نقد

در نقد استدلال به این آیه کریمه بر انکار ملازمه میان حکم عقل و شرع یا انکار حسن و قبح عقلی، وجوهی بیان شده است. از جمله:

۲۳
قیس
ع
ر
ر
ر

۱. مقصود از عذاب در آیه کریمه، عذاب دنیوی است و نفی عذاب دنیوی پیش از بعثت پیامبران و با استناد به مستقلات عقلیه، مستلزم نفی عذاب اخروی نخواهد بود. بر این وجه به سیاق آیات، استشهاد شده است؛ ولی سیاق آیات، خلاف آن را ثابت می‌کند؛ زیرا آیات پیش از آن، به مجازات اخروی مربوط است (ر.ک: اسراء، ۱۳ - ۱۵).
۲. مفاد آیه، نفی فعلیت عذاب اخروی است و نفی عذاب بالفعل، مستلزم نفی استحقاق عذاب نیست. مفاد قاعده ملازمه، استحقاق عذاب اخروی در فرض مخالفت با احکام قطعی عقل است؛ نه فعلیت یافتن عذاب؛ زیرا عقل، امکان عفو الهی را رد نمی‌کند.
۳. بر فرض پذیرش دلالت آیه بر نفی ملازمه، دلالت آن از باب ظاهر کلام است و صریح و قطعی نیست؛ درحالی که قاعده ملازمه، مفاد حکم قطعی عقل است. دلالت ظاهر نمی‌تواند معارض دلیل قطعی باشد؛ بنابراین باید آن را به گونه‌ای تأویل کرد یا به مستقلات عقلیه تخصیص زد.

۴. مقصود از «رسول» در آیه کریمه، اعم از رسول ظاهری و باطنی است و کنایه از اتمام حجت الهی بر مکلفان است؛ خواه به واسطه عقل باشد که

رسول باطنی خداوند است یا به واسطه پیامبر که رسول ظاهری خداوند است (ر.ک: کلانتری، [بی تا]، ص ۲۴۱ - ۲۴۲).

۹. استدلال به روایات

فاضل تونی به چند دسته از روایات نیز بر نفی ملازمه میان حکم عقل و شرع استدلال کرده است (ر.ک: کلانتری، [بی تا]، ص ۲۴۳). از جمله:

۱. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «ان الله یحتج علی العباد بما آتاهم و عرفهم ثم ارسل الیهم رسولا و انزل علیهم الكتاب فأمر فیہ ونهی، امر فیہ بالصلوة و الصیام...» (کلینی، ۱۳۸۸ ق، ج ۱، ص ۱۲۶) (خداوند به آنچه به بندگان خود عطا کرده و معرفتی که در اختیارشان قرار داده و به واسطه پیامبرانی که به سوی آنان فرستاده و کتاب آسمانی که بر آنان نازل کرده و اوامر و نواهی موجود در آن، بر آنان احتجاج می کند).

وجه استدلال این است که عبارت «ثم ارسل» عطف بر موصول «ما آتاهم و عرفهم» است و مفاد آن، این است که به غیر رسول الهی در اتمام حجت اعتنایی نیست و مقصود از معرفتی که خداوند پیش از پیامبر به بشر عطا کرده، عقل است که می تواند حق را از باطل بشناسد؛* ولی اتمام حجت به واسطه رسول خواهد بود.

نقد: از روایت مزبور، انحصار حجت الهی در پیامبران به دست نمی آید؛ زیرا مفاد آن، این است که احتجاج خداوند بر بشر به دو چیز است: یکی معرفت‌هایی که پیش از بعثت پیامبران به بشر عطا کرده و دیگری اوامر و نواهی شرعی که توسط پیامبران و کتاب‌های آسمانی بیان شده است. اگر بر فرض نیز چنان دلالتی داشته باشد، حمل بر غالب خواهد شد (کلانتری، [بی تا]، ص ۲۴۳).

۲. روایاتی که بر نفی تکلیف، مگر پس از بعثت پیامبران الهی دلالت می کند. **نقد:** بعثت پیامبران از آغاز آفرینش بشر واقع شده و در نتیجه تکلیف نیز همواره بوده است؛ از این رو این روایات بر حصر تکلیف در آنچه پیامبر الهی بیان می کند دلالت

* از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند «حجة الله علی العباد النبی صلی الله علیه و آله و الحجة فیما بین العباد و بین الله العقل» (کلینی، ۱۳۸۸ ق، ج ۱، ص ۱۹).

ندارد؛ بلکه بر شرط وقوع تکلیف دلالت می‌کند. خواه آن تکلیف عقلی باشد یا شرعی (کلانتری، همان).

۳. اخباری که بیانگر این است که هیچ‌گاه زمان از حجت الهی خالی نیست تا آنچه را که مایه صلاح و فساد بشر است برای آنان بیان کند.

نقد: مفاد این روایات، جز این نیست که وجود حجت الهی برای هدایت بشر لازم است؛ ولی بر اینکه عقل حتی به صورت فی‌الجمله در باب هدایت بشر کارساز نیست، دلالتی ندارد.

۴. روایت «کل شیء مطلق حتی یرد فیہ نهی» (حر عاملی، ۱۳۹۸، ج ۴، ص ۹۱۷ / ج ۱۸، ص ۱۲۷) که مفاد آن، این است که تا نهی شرعی وارد نشود، حکم عقل بر قبح فعل، دلیل بر حرمت آن نخواهد بود.

نقد: عمومیت روایت با دلیل عقلی بر ملازمه، قابل تخصیص است.

۵. امام باقر علیه السلام فرموده است: «اگر مردی شب‌ها را به عبادت سپری کند و روزها روزه بگیرد و همه مال خود را صدقه بدهد و هر سال به حج برود و ولی خدا را نشناسد تا در پرتو ولایت او اعمالش مطابق راهنمایی او واقع شود، سزاوار پاداش الهی نخواهد بود» (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۶). حسن صدقه دادن در راه خدا از مستقلات عقلیه است؛ باین‌حال انجام آن بدون راهنمایی حجت الهی سبب استحقاق پاداش نخواهد بود؛ بنابراین میان حکم عقل و شرع ملازمه‌ای وجود ندارد.

نقد: مقصود از صدقه - به قرینه اینکه در صدر حدیث، نماز، زکات، روزه، حج و ولایت، ارکان اسلام شمرده شده‌اند - صدقه واجب است و حدیث شریف در مقام مبالغه و تأکید بر لزوم شناخت ولی خداوند است که بدون آن، راه حق و باطل به صورت کامل شناخته نخواهد شد و بر عدم حجیت شرعی مستقلات عقلیه دلالت ندارد. شاهد آن، روایاتی است که عقل را حجت خداوند بر بشر معرفی کرده است (ر.ک: کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، حدیث ۱۲، ۲۹ و ۳۵).

نتیجه

حکم عقل و شرع، ملازم یکدیگرند. آنچه را عقل به صورت روشن و قطعی بپسندد، مورد پسند شرع نیز هست و آنچه را ناپسند بداند از نظر شرع نیز ناپسند خواهد بود. عقل، رسول باطنی شرع است؛ چنان‌که پیامبران، رسولان ظاهری شرع بوده‌اند. بنابراین عقل در واقع کاشف و حکایتگر حکم شرع است. از سوی دیگر آنچه را شرع پسندیده یا ناپسند بداند، عقل نیز آن را تأیید می‌کند؛ هرچند از درک ملاک آن ناتوان باشد و پیش از حکم شرع نتواند درباره‌ی حسن و قبح آن حکمی صادر کند. ولی از آنجا که به علم و حکمت شارع اذعان دارد، احکام او را مشتمل بر حکمت و مصلحت می‌داند. این مطلب در اصطلاح مجتهدان «ملازمه میان حکم عقل و شرع» نام دارد و در جایگاه دلیل عقلی بر احکام شرعی به رسمیت شناخته شده است.

منابع و مأخذ

۱. اصفهانی، شیخ محمدحسین؛ **الفصول الغریبه**؛ [بی‌جا]: دار احیاء العلوم الاسلامیه، ۱۴۰۴ ق.
۲. المظفر، محمدرضا؛ **اصول الفقه**؛ النجف: دارالنعمان، [بی‌تا].
۳. خراسانی، المولی محمدکاظم؛ **حاشیه کتاب فرائد الاصول**؛ قم: مکتبه بصیرتی، [بی‌تا].
۴. عاملی، الشیخ الحر؛ **وسائل الشیعه**؛ تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۸ ق.
۵. کلانتیری، الشیخ ابوالقاسم (تقریرات)؛ **مطارح الانظار**؛ قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، [بی‌تا].
۶. کلینی، محمدبن یعقوب؛ **اصول کافی**؛ تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.
۷. لاهیجی، المولی عبدالرزاق؛ **گوهر مراد**؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.